

واحشامات آن نواحی را کوچ داده، بمرانجام اسباب قلعه‌داری واستحکام اساس حصن نشینی مشغول شده، ابواب مخالفت بر روی اولیای دولت ابد مدت گشوده، درحراست و محافظت اشتغال ورزید.

نواب صاحبقران دور ودایره آن قلعه را چون نگین انگشتر احاطه ننموده، محصولات وزراعات آنجا را چون محل جوزا و سرطان بود چرانیده، لگدکوب سم ستور گردانید.

چون چند یومی براین منوال گذشت، نواب صاحبقران موازی شش هزار نفر سوار جرار بمررداری فتحملی خان و محمدعلی خان قرقلو نایب اشیک آقاسی دیوان اعلی و قاسم بیگ قاجار قورچی باشی و غیر ذلك روانه تاخت وتاز نواحی ارزن الروم نمود.

نظر به فرمان واجب الادعان، سردار مشارالیه ایلمارکنان روانه آن دیار گردید، و در عرض راه سوانحی که قابل تقریر باشد رخ نداد. تا اینکه بعد از قطع مسافت درحین طلوع آفتاب وارد یکتسخی آن بلده شده، سردار معظم‌الیه باموازی یک هزار نفر در بالای خامه‌ریگ تزلزل نموده، غازیان را مقرر فرمود که به دور وجوانب آن بلده چپاول انداخته، در دو ساعت بجوئی به قدر دویست سیصد هزار رأس مادیان و یابو و شتر، و ده دوازده هزار اسیر ذکور و اناث از ایلات واحشامات، که در خارج قلعه بودند، اسیر نموده، با غنیمت بسیار و اموال بیشمار به حضور سردار والایبار حاضر نمودند. و مجدداً نیز فوجی را مقرر فرمود که تا دروازه ارزن الروم چپاول انداخته، سر و زنده بسیار جمع نموده، نزد سردار حاضر نمودند.

اما از آن جانب الیاس پاشا حاکم ارزن الروم چون از آن شورش و انقلاب مطلع گردید، دردم مقرر نمود که غازیان آن بلده سوار مرکبان باد رفتار شده به سرعت تمام روانه خارج شهر گردیدند. و از طایفه‌ای که چپاول به دور قلعه انداخته بودند، به قرب ده دوازده نفر هرکس در دور بروج آنقدر به کسب اموال مشغول بودند، که علی‌الفعله گرفتار دست طایفه روحیه گردیدند. و جماعت مذکوره بعد از گرفتن معدودی چند دلیروار در صحاری و کوهسار متفرق شدند، که نامداران قزلباش را گرفته به قتل آوردند.

سردار مشارالیه از بالای خامه‌ریگ و فور جمعیت و کثرت رومیان [را] به نظر آورده، این هنگامه را مفت خود دانسته، موازی پنج هزار نفر از نامداران بدو سوار مقرر فرمود که به اتفاق آن سوار گردیده، دوسه هزار دیگر را به محافظت دواب و غنیمت گذاشته، چون سیلاب دهنده از آن جبل سرازیر شده، به عنوان شکار صعوه و دراج عنانریز بر سر آن جماعت تاخته، در اندک فرصتی قریب چهار پنج هزار نفر رومیه را قتل و اسیر نمود. الیاس پاشا نیز زخم منکر برداشته، به هزار فلاکت و ادبار خود را به قلعه انداخته، دروب شهر را مسدود نموده، به حراست و قلعه‌داری مشغول شد.

و سردار مشارالیه دور و اطراف قلعه را قبل از آنکه آمده، آنچه از غنایم و اموال که

تصرف کرده بودند، مجموع را برداشته، به آبروی تمام روانه درگاه والا شدند، و جمیع اموال تاختی را از نظر همایون گذرانیده، حسب الامر مقرر شد که خمس اموال منهبه به جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده، مابقی را بر سر همان غازیان قسمت فرمود. اما چون امتداد ایام محاصره قارص به یک ماه کشید، و زراعات و محصولات آنجا پایمال سم ستور عساکر دریا نوال شده، آبادی بالمره بر طرف گردید، اسماعیل پاشا چند نفر ریش سفندان و اشراف آن بلده را روانه درگاه والا نمود که: مروت و دینداری طایفه قزلباش زیاده از حد تصور است، خصوصاً نواب صاحبقران را که امروز در ممالک ایران و روم شهرت دارد. هر گاه رای عالم آرا به سد ستور به نهجی که در ایام پادشاهان علیین آشیان صفویه برقرار بوده [تعلق گیرد] از حدود ایران سد بسته [شود] که ولایت ایروان و گنجه در تصرف حضرت خواندگار، و سایر بلاد آذربایجان تعلق به منسوبان دودمان صاحبقرانی داشته [باشد]، این مراتب را دولتخواه جاسین عرض نماید، که به آنچه صادر شود، از آن [قرار] معمول دارد.

چون نواب صاحبقران از مضامین مدعای رسولان آگاه گردیدند، بایره غیرت جلی در اشتعال آمده فرمود که: «مرا داعیه کثورتانی و اقلیم گشایی در خاطر است، انشاء الله تعالی بعد از تصرف قارص روانه روم خواهم شد، و به نیروی اقبال بی زوال، خواندگار روم را نیز از تخت به تخت تابت خواهم کشید.

اشاره نموده بودی که «در ایام سلاطین حنت نشین صفویه فیما بین سد معینی بوده» مگر از بستن آن سنور شمارا به خاطر نمی رسد که ایروان و گنجه نیز تا دارالسلام بغداد در حیطه تصرف ایشان بوده، و حالا نواب ما را چه حادثه واقع شده، که خانه سیصد ساله قزلباش را به بیگانه گذاشته، مراجعت نماییم؟» و بعد ایلچیان را رخصت انصراف داده روانه نمود.

و اسماعیل پاشا از در دوستی درآمد، همه روزه پیشکش و ارمان آن بدرگاه والا می رسید، و به لعل سپاهیگری و تمهید عقل و فراست گسری نواب صاحبقران رانگاه داشته، منتظر رسیدن کسان خود [بود] که بدرگاه قیصر ارسال داشته بود. که در این اثنا چایاران از درگاه خواندگار وارد، و امور بروفق خاطر اسماعیل پاشا مقرر گردیده بود.

مشارالیه چند نفر از قبیل اکبر پاشا و علی پاشا و داشت مور آقای سنجق بیگی و جمعی دیگر از سرکردگان ذوی الاحترام [را] با تحف و هدایای تمام روانه درگاه جهان پناه نموده، و عذر مقدمات ماضیه را خواست که: «هر گاه نواب صاحبقران ترك مناقشه و نزاع نمایند، همین کدخدایان فرستاده را روانه ایروان و گنجه نمایم، که حسین پاشا و گنجعلی پاشا ولایات مذکوره را خالی نموده، به گماشتگان شما سیارند. و به دستور سد سنور سرحد را بسته معاودت نمایند. و حسب فرمان دارای روم به عهده این غلام صادر شده، که در جمیع مواد رضاجوی خاطر اشرف بوده، به هر چه رای والا قرار گیرد، معمول داریم».

چون نواب صاحبقران بر کمای احوال اطلاع یافتند، از نواحی گنجه و شیروان خیر رسید، که سرخاب لزگی و اسمی جمع کثیری بر سر خود فراهم آورده، عزیمت جانب شیروان دارند. و باباخان چاپوشی نیز عرض نموده بود که: مذکور می‌شود که کفره گرجستان نیز با لزگی متفق شده، اراده تاخت اردوی والا [را] که در سرگنجه بودند دارند.

چون نواب صاحبقران از مضمون عرایض حکام شیروان و باباخان مطلع گردید، تدبیر و صلاح چنان دید، که: اولاً معاودت به ایروان و گنجه نمایم، و آن بلده را که معظم بلاد آذربایجان است تسخیر نموده، عرصه آن ممالک را از لوث وجود معاندین رومیه پاک و مصفا نموده، بعد از آن قدم در ولایت گرجستان گذاشته، به قلع و قمع آن کفره بی‌نام و نشان پرداخته، عازم داغستان [شده] و سرخاب لزگی را گوشمال و تنبیه نموده، بعد از آن به هر چه رای همایون اقتضا نماید، از آن قرار عمل خواهد شد. امرا و ارکان دولت این رای را صواب شمرده، باین عزم جازم گردیدند.

و رسولان را مهماندار تعیین نموده، در محافظت آنها مقرر فرمودند. و شرحی به اسماعیل پاشا در قلم آوردند که: در این وقت کدخدایان شما و اربحضور گیتی‌ستانی گردیده، تعهد نمودند که رفته بلده ایروان و گنجه را به تصرف اولیای دولت دوران عدت سیارند، و سد سنور در کناره آرزوچایی حسب الواقع بسنه، خاطر جمعی حاصل نموده، معاودت نمایند.

و شرحی دیگر سرکردگان رومی [به اسماعیل پاشا] قلمی نمودند که: چند نفر از قبیل حسن‌آقای ینگیحیری آقاسی و اصلان پاشای صفشکن را با چند نفر دیگر، که محل اعتماد قیصراند، روانه نمایید، که به اتفاق و صوابدید یکدیگر قلاع مذکوره را به ملازمان درگاه صاحبقرانی بسپاریم.

اسماعیل پاشا چون از فرمایش بندگان صاحبقرانی و مراسلات سرکردگان خود مطلع گردید، فهمید که نواب اقدس رسولان آنرا با خود به ایروان برده، و بعد از تصرف آن ولایت روانه خواهد نمود. ناچار چند نفر دیگر را مجدداً روانه درگاه جهانگشا نموده، تحف و هدایای بسیاری نیز به اتفاق سرکردگان همراه نموده، به پایة سریر اعلیٰ فرستاد.

و بعد از ورود کدخدایان، موازی دو رأس اسب مع یراق مرصع با یک دست خلعت فاخر پادشاهی جهت اسماعیل پاشا روانه نمود. و از آنجا عنان عزیمت به صوب چخورسند انعطاف داده، چون وارد ایروان گردید، در گوگجه بیلاق سراق اجلال برافراخته، چند نفر از اعیان، و امرا و مقربان درگاه والا را روانه گنجه و ایروان فرمود، که رفته طی مقدمات نمایند.

## ۷۶

## به تصرف در آمدن ایروان و قلعه گنج و سوانحات که به وقوع آمده

عقدہ گشایان امید و بیم و قلعه گشایان اقبالیم، و مهندسان روزگار پر انقلاب و راویان اردوی ظفر انتساب، چنین بهرشته گهر کشیده ذکر می نمایند که: چون کدخدایان وارد ایروان گردیدند، اولاً مصطفی پاشا با اشراف و میران سنجق رومیه از قلعه ایروان کوچ کرده، بارخانه و کارخانجات و عمله و عشیره خود را روانه قارص [نمود]، و خود به پایه سریر اعلی آمده، هدایای بسیار از نظر کیمیا آثار گذراندید، [نادر اورا] به خلایق فاخره و نوازشات و افره سرافرازی بخشیده، بعد از سه یوم مرخص ساخته روانه قارص نمود.

اما از آن جانب علی پاشا و اکبر پاشا به قلعه گنج آمدند، و وارد حضور باباخان سردار [شده] و در خدمت مشارالیه یک شب به سر برده، روز دیگر به قلعه رفته به ملاقات گنجعلی پاشا شرف شدند. و آن سعادت مند بجزارت ارقام فلک احترام دارای روم فائز شده، مقرر گردیده بود، که مفتاح قلعه را سیرده روانه شوند. و پاشای مذکور دروب قلعه را گشوده، به ملاقات باباخان رسیده، بعد از تعارفات دید و وادید معذرت ایام ماضیه را خواسته یوم [دیگر] باباخان نیز به بازدید مشارالیه به قلعه رفته، آن روز و آن شب مهمان بودند. و روز دیگر گنجعلی پاشا از قلعه کوچ نموده، آنجا از سکنه گنج و قراباغ که دراصل قلعه متحصن بودند مرخص [شدند].

و از جمله چهارده هزار رومی، سه هزار نفر باقی مانده بودند و تنه دیگر قتیل و اسیر شده بودند. و آن سه هزار نفر نیز با مردم گنج و قراباغ وصلت نموده، اولاد ذکور و اناث به هم رسانیده بودند. و درباب بردن عیال و اطفال رومیان، که از مردم آذربایجان بودند، به درگاه جهان پناه عرض نمودند، که به هرچه مقرر شود عمل نمایند.

حسب الامر اعلی به نفاذ پیوست که نوان که در سلك ازدواج طایفه رومیه است، اعم از آنکه اولاد داشته باشد یا نداشته [باشد]، هرکس خواهش رفتن داشته باشد معانت نموده مرخص نمایند، و هرکس به رفتن رضا نباشد مختار است. و ارقام علیحده نیز به همین شرح به عهده باباخان مرقوم فرمودند. بعد از وصول فرامین مطاعه، به دستور معمول و مرتب داشته، هرکس از شوهر خود راضی و شاکر بود با آن رفت، و هر که

۱- در نسخه خطی در اینجا و در سطرهای پایین تر جزء اول کلمه «گنج» را تراشیده اند. نام این حاکم گنج، در منابع عثمانی هم بهر دو صورت آمده، و ظاهراً «گنج» به معنی جوان، صفت او بوده، نه جزء اصلی اسم. رک: دائرة المعارف اسلام چاپ استانبول، مقاله نادر، ص ۲۴.

جبر و تعدی به آن رسیده بود از شوهر جدایی اختیار نموده به پدر و مادر و اقوام خود ملحق گردید.

و گنجعلی پاشا خواهش آن نمود که به درگاه خلایق پناه رفته، بعد از زیارت و هتبه یومی مرخص شده روانه روم گردد. سردار مشارالیه چند نفر از رؤسا را به مرافقت او همراه نموده، روانه درگاه والا نمود. و گنجعلی پاشا در گوگچه بیلاق ایروان به شرف خدمت و فیض صحبت خسرو اقبال آشیان مشرف گردیده، عذرخواه مقدمات ماضیه گردید.

و عرض نمود که: «این غلام یکی از کمترین خدمت ستاره چشم خوانندگان روم می باشد. چون سالهای سال و قرنهای بیشمار در آن آستان خدمت نموده، و آبا و اجداد این غلام پرورده نمک آن دودمان است، علی الخصوص شخصی را که معتمد دولت خود دانند، و از مملکت به مملکتی [دیگر] روانه نمایند، لازم است که پاداشت نمکخوارگی را به عمل آورده، در هیچ باب خود داری ننماید. و هرگاه در دادن قلعه غفلت ورزیده، سهل انگاری به ظهور می رسید، روسایه دنیا و آخرت می گردید.

والحمد لله که نه ماه تمام با نواب صاحبقران، این غلام عقیدت فرجام به همه اسلحه مبارزات و مجادله نمود، و چهارده هزار [نفر] را طعمه تیر و شمشیر ساخته، قلعه را ندادم. و بر خود قرارداده بودم که تا رهقی از حیات باقی باشد، مجادله نموده، غایت جانفشانی به تقدیم رسانم. و اگر در حین گیرودار تیر قضا بر هدف تقدیر آمده، چون قوجعلی پاشا به قتل می آمدم، آوازه نمک بحلالی از این پیر غلام باقی مانده، قبایل و عشایری که در آن ولایت دارم، به واسطه نیکنامی، سالهای سال لاف و فاداری و نیکو خدمتی در خدمت هر قیشوکت می توانستند گفت، و از سقره هریک بهره مند می گردیدند. و اگر عیاذ بالله از راه دوستی نواب صاحبقران در می آمدم، و بدون قتال قلعه را می سپردم، قبایل و عشایر من در آتش غضب اثیر لهب دارای روم سوخته، راه عدم می پیمودند.

و اخلاص و ارادت این غلامان به نحوی بر برای قیصر به جلوه ظهور آمده، که به هواخواهی و هواداری، چون عبدالله پاشایی را با سیصد هزار کس روانه اعانت ما می نمایند، که علف تیغ خونریز غازیان قزلباش گردیدند. و حال که سطوت و جبروت و عظمت و اجلال صاحبقرانی گوشزد آن گردیده، ارقام علیحده باین غلام قلمی نموده، که ولایت موروئی شما را سپرده، به مروت صاحبقرانی روانه درگاه قیصری کردم». چون گنجعلی پاشا [این] سخنان به عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانید، نواب اقدس را بسیار خوش آمده، به مردی و مردانگی و نمک بحلالی آن احسن و آفرین گفت. و مکرر به لفظ گهربار می فرمود که: «ملازمت و اخلاص و ارادت همین می باشد که گنجعلی پاشا به آقای خود دارد». و چند یومی [که] پاشای مذکور جلسی و هم صحبت بزم ارم نظیر بود، یوماً فیوماً منظور نظر اکسیر تأثیر می گردید. و نامه مودت ختامه

درباب بستن سد سنور سرحد و ارسال حسین؟ پاشا و گنجعلی پاشا را با قبایل و عشایر خود نوشته، و مشارالیهما را مرخص ساخته، روانهٔ دیار روم نمود. ایشان بعد از ورود به درگاه سلطان روم، نامهٔ دوستی ترجمهٔ نواب صاحبقران را به نظر خواندگار رسانیده، تعریفات دلاوری و لشکری و برطرف کردن طایفهٔ افغانه و لزگی، و رومی و تسخیر ولایات ایروان، و مروت و دیانت صاحبقران دوران را کما هو حقه حالی رای سلطان روم نمود. قیصر نیز زبان به تحسین و آفرین گشاده گفت که چون عبدالله پاشا سرعسکری، که مکرر با هفتصد هزار فرنگی مجادله نموده بود و فایق آمده بود، به ضرب شمشیر الماس قام با چندین هزار نفر قتل و اسیر دست غازیان قزلباش گردیدند. مؤلفه:

اگر یک هزار و اگر صد هزار شوند جمع در عرصهٔ کارزار  
 که خواهند موری بگیرند به زور نباشد شنایی (؟) نیفتد به گور  
 چنین است آیین ایران زمین که هرگز نبند خالی از مرد کین  
 گهش جنگجو رستم داستان گهش صف شکن نادر خسروان  
 القصه قیصر روم از خوف و رعب صاحبقرانی در تدارک گرفتن ملازم و ساختن  
 و تعمیر بروج و بارهٔ هر ولایت اشتغال می ورزید، انک علی کل شیء قدیر.

۷۷  
 www.tabarestan

### رایت آفراشتن صاحبقران به صوب تسخیر گرجستان و به تصرف در آوردن ممالک ارم نشان

چون امیر کشورستان خاطر خطیر همایون را از لوٹ وجود طایفهٔ رومیه پاک نمود، اغورلوخان ولد کلبعلی خان زیاد اغلی قاجار را که از سکنهٔ گنجه بود، به حکومت قراباغ و گنجه سرافراز گردانیده، حسنعلی خان برادر مشارالیه را به ایالت بردع تعیین فرمود.

چون ایروان سرحد ممالک روم بود، محمدرضاییک خراسانی را که از مردم پساکوه [بود] و درسلک مین باشیان رکاب و الا انتظام داشت، و از خانوادهٔ قدیم و در جادهٔ نیکو خدمتی مستقیم و مرد با رأی و تدبیری بود، به دارایی ایروان بین الاقران سرافراز ساخته، به لقب خانی ملقب فرمود.

و باباخان چاپوشی را به درگاه معلی طلبیده، بعد از ورود، مشارالیه به اصطناعات خروانه اختصاص یافت.

و ارقام مطالعه، به احضار کل ملکان و کشیشان ارامنه، که در اطراف ولایت ایروان و گنجه و قراباغ و محال شمس الدینلو و خلطانه و توق توطن داشتند، صادر گردیده، با کشیشان اوچ کلیسا به زیارت عتیبه علیای خاقانی مشرف شده، نوازشات ملوکانه درباره آنها درجه صدور یافته، به دستور معمول، هر يك را به خدمت سابقه برقرار گردانید. و ملک یکن که در بلده توق سکنی داشت، وریش سفید کل ارامنه آذربایجان بود، و در محاصره گنجه انواع خدمات شایسته از آن ظهور یافته بود. در این اوان مجدداً به رتبه ریش سفیدی طوایف مذکوره برقرار گردید.

و نواب صاحبقران کمال شفقت درباره آن مهذول داشته، مقرر فرمود که کلیسای ایروان را بقدر یکهزار تومان تحویل چند نفر معماران صاحب اعتبار نمود، که رفته دخمه منوره حضرت عیسی را تعمیر نموده، صفای تازه و روان انبساط بهم رساند. و ارقامات به ولایت کرمان مقرر فرمود که: قالی و نمند و سایر فروش متعدد بسیار مرغوب، به حمل دواب سرکاری، روانه اوچ کلیسا نمایند.

چون سر رشته نسق آن [کلیسا] را حسب الواقع مضبوط نمود، ملک یکن هدایای بیشمار پیشکش درگاه و الا انموده، استدعای تشریف بردن خسرو زمان به آن مکان عشرت نشان نمود، که قدم رنجه داشته، آن مکان مقدس را به قدم سعادت لزوم منور ساخته، سر این غلام عقیدت فرجام را به اوچ ثریا رسانیده، باعث خشنودی پادشاهان دیار فرنگ، و سرافرازی ملکان صاحب مکتب با فرهنگ گردید. و اظهر من الشمس بر عموم طوایف ارامنه این بلاد و سایر بلاد شفقت و مرحمت بندگان ابد بشیاد ظاهر و لایح گردید، و این بنده نوازی و عدو گدازی تا دور دوار قیامت برقرار بوده، باعث افتخار و آوازه هر دیار می گردید.

بندگان صاحبقران از سخنان ملک یکن خنده بسیار نموده نظر به حسن ارادت و اخلاص آن، خصوصاً در آن اوان که ایلچیان آقابانو پادشاه همدرخان، که در عوض پدر خود بر تخت موروثی قرار گرفته بود، [به اردبیل رسیده بودند].

و [سابقاً] در حین [وصول] رایات فیروز علامات به حدود اردبیل، جمعی از تجاران و عظمای روسی، که در رشت و لاهیجان بودند، و اجناس نفیسه و امته [و] اقمشه به درگاه جهان آرا آورده بودند، در حین حضور، نواب صاحبقران از جماعت تجار احوال و پریش پادشاهی آقا بانو نمودند که: «زن چگونه پادشاهی می کند، و ارکان دولت او چگونه خدمت می نمایند؟»

ایشان گفته بودند که: پادشاهی ما به ارث می باشد، از زمان عیسی تا حال آبا و اجداد ما ذکوراً و اناناً خدمت آن درگاه می نمایند. خواه زن باشد و خواه مرد از ما طایفه خللی راه نمی یابد.

نواب صاحبقران فرمودند که: چه شود که مابین ما و آن عقد ازدواج رو نماید،

۱- در زبان ارمنی ملیک بوده، و به معنی مأمور جمع آوری مالیات و مشول امور است، برابر عامل و ضابط و پیشکار در فارسی آن دوره.

۲- هتترخان، حاجی مرخان.

که این [دو] دولت یکی شود؟

تجاران عرض [کرده بودند] که مژده بهتر از این نمی‌باشد.

بعد از ورود تجاران به درگاه آقابانو، چون پادشاهان و سلاطین روزگار رامعمول است که هر کس از ولایات بعیده وارد گردد، جواب و سؤال [کرده] عنایت و سخاوت و شجاعت پادشاه آن ولایت را تفتیش می‌فرمایند، آقابانو نیز به عادت سلاطین روزگار احوالات ایران و صاحبقران دوزان را پرسید.

سوداگران مقدمه خریدن اجناس آنها را، و به نظر همایون رسانیدن، و به‌خوش طبعی فرمودن مواصت فیما بین [را] به پایه سریر خورشید نظیر عرض نمودند.<sup>۳</sup> آقابانو در آن بزم ارم نشان حرفی اظهار نفرمود، اما بعد از مدتی، ایلچیان بسیار با تحف و هدایای بیشمار، به درگاه جهان آرا روانه نموده بود.

در آن اوان که ریات فیروز آیات در گوگجه بیلاق ایروان ترو لاجلال داشت، به‌سمع همایون رسانیدند که ایلچیان وارد اردبیل گردیده‌اند، و حسب الرقم والا به‌عهده امامقلی‌خان افشار حاکم اردبیل صادر شده بود، که ایلچیان مذکور را در آن حدود نگاه داشته، لازمه مهمانداری به‌عمل آورند. و در هر مکان که رقم دیگر وارد گردد، ایلچیان را به‌حضور آورند.

چون ایلچیان نیز در آن حدود بودند، بندگان اقدس نظر به استرضای خاطر ملک‌یکن، و خشنودی پادشاه فرنگ<sup>۴</sup>، با سپاه دریا امواج در حرکت آمده، وارد اوچ کلیسا گردید.

بعد از ورود آن درگاه، ارامنه به‌سجود [افتادند]. بندگان اقدس [به] وجوه بسیار و قنادیل بیشمار در زینت آن افزود، و کشیشان و آوزوران<sup>۵</sup> خدمه آن آستان ارم نشان را به‌خلع فاخره و انعامات وافر سرافراز فرمود. به نفس نفیس و ذات میمنت‌انیس قنادیل [را] که [هریک] به‌وزن پنج من از طلای احمر خالص بود، از سقف آن آوزران فرمود. و چند روز در آن حدود توقف کرده، از آن جانب عنان همت بر غزا و جبهه کفره گرجستان معطوف فرمود.

اما راوی ذکر می‌کند که: در حین ورود آیات منصوره به‌بلند گنجه، طهمورث میرزای گرجی ایل‌یکگی و جمعی دیگر از عظاما و تواد زادگان، حلقه اطاعت و متابعت و خراجگزاری در گوش کشیده، از بلند تفلیس عازم درگاه جهان آرا گردیده، به‌زیارت عتبه علیه مشرف گردیده، مورد بنده‌نوازی و اشفاق گردیدند.

و حسب الامر به‌رتبه ولایت و نازایی آنجا سرافراز شده، مراجعت نمود، که رفته

۳- از یادداشت‌های مانشتین روسی برمی‌آید که در سال ۱۱۵۴ (بعد از بازگشت از عتد) نادر سقیری به‌روسیه فرستاد، و الیزابت دختر پترکبیر را برای خود خواستگاری کرد (مجله وحید: ۸۷۱-۸۷۴ مقاله مظهری شهاب بی‌ذکر مأخذ).

۴- (= روس).

۵- ظ: از ناوران، کلمه گرجی به‌معنی دلاوران.

۶- توادان، جهانگنا: ۲۵۹.



سایر ولات و حکام را به اطاعت و انقیاد راغب سازد.

بعد از رفتن به میانۀ کرجیان، باعظما و ایل بیگیان که در حدود کاخ و کارتیل بودند، سراز جاده اطاعت پیچیده، و مغرور ایل و حشم خود شده، بنا را به تاخت و تاز گذاشته، متعرض احوال مسلمانان می شدند.

چون تمرد و یاغیگری آن طایفه به سرحد طغیان رسید، علیقلی بیگ ضابط ولایت تفلیس چگونگی افساد و سرکشی کفره کرجی را عرضه داشت درگاه والا نموده، در هنگامی که آیات نصرت آیات در حدود قارص نزول اجلال داشت، به عرض عاقلان مدته سنیه والا رسیده، بدان جهت عطف عنان مراجعت فرمود.

چون آوازه طلوع طلیعه آیات جهانگیر گوشرد اهالی تفلیس شد، اعزه و اعیان آن دیار پای انداز با تحف و هدایای بسیار نثار سم ستور موکب جهان پیمان نموده، بعد از شرف رکاب بوسی مورد توجهات و الطاف گردیدند، و [صاحبقران] با سپاه ظفر دستگاه در ظاهر تفلیس نزول کرده، خیم فلک احتشام نصب کردند. و اعیان و اشراف آن بلد را به دستور در خدمات خود برقرار کردند.

بعد از فراغ از رسوم و آداب و انتظام [امور، که] آن بلده از فر قدوم همایون رشک افزای بوستان ارم گردید، طهمورث خان عرض نموده بود که: سکنه کاخ و کارتیل و غیره، که سابق براین با جگرار پادشاهان [ایران] بودند، حال که از حب جابر مغرور دولت پادنخوت در دعاغ خود افکنده، اکثر اوقات به تاخت و تاز این حدود آمده، ترض به حال مردم می رسانند. و باطایفه نرگی نیز یازویکی شده، و با طایفه تاتار که در پس کوه البرز، که مشهور به قلعه چهار قاف است، سکنی دارند متحد شده، چنان اراده دارند که هرگاه آیات فیروز آیات به این صوب توجه نماید، کوچ و کلفت خود را برداشته به آن نواحی عبور نمایند، و با طایفه تاتار و جماعت ینگی دنیایی متفق شده، به دفع لشکر صاحبقرانی پردازند. و هرگاه در رفتن نواب صاحبقران تأخیر واقع شود، گاه باشد [که] با جمعیت خود خیرگی کرده، به عنوان تاخت و تاز در این زودی وارد گردند.

و بندگان جهانگشا از تمرد و سرکشی طایفه مذکور مکدر و رنجیده خاطر گردیدند، به رؤسا و سرکردگان متانتدار و دلیران آزموده کار مقرر فرمود، که بقدر دوازده هزار نفر از جوانان کار آزموده از میان عساکر منصوره انتخاب کرده، در ساعت سعد محمدعلی خان و اماموردی خان را سر کرده نموده، به استعجال روانه فرمود، و مقرر فرمود که از بیراهه می رفته باشند، که مشرکین از ورود ایشان مطلع نشوند. و در هر باب سفارش بسیار نموده، روانه فرمود.

و غازیان ظفر نشان بعد از طی مسافت عرض راه در مدت پنج شبانه روز به کناره رود عظیمی [رسیدند]، که از تندی آب سنگهای آن جبال [را] که واقع در کناره رود بود برهم غلطانیده، چون خس و خاشاک در روی آب دوانیده می برد، و از سرعت

آب مرد و مرکب را برداشته به غرقاب فنا می‌افکند.

و دوشنبه‌روز در کنار آب معطل و سرگردان گردیده، ناچار سرداران معظم‌الیه در میان بیشه و جنگل توقف کرده، جمعی از بدو سواران نامی را به اطراف تمیین نمودند، که رفته چند نفر از بلوکات آن نواحی زنده گرفته بیاورند، که شاید محل عبور پیدا شود.

بعد از دو یوم موازی ده‌نفر از حدود البرزکوه، که در آن حدود واقع است، گرفته به‌حضور سرداران مشارالیه حاضر نمودند.

چون تفتیش گذرگاه آب نمودند، ایشان عرض نمودند که راهی است از کنار جبال البرز که از آن مسر عبور می‌توان کرد، اما در میانه رود بیشه‌ای واقع است، که در آن بیشه مرغان چند هست، که اسب و آدم را به‌چنگال خود برهم دریده، طعمه خود می‌سازند.

سرداران گفتند که: از مرغ پرنده توهم کردن، کمال جبن و بندلی است. و بعضی طریق حزم و احتیاط را مرعی داشته، گفتند: گاه باشد که اصل داشته باشد.

از اسرای مذکور تحقیق نمودند، ایشان عرض کردند که: راه دیگر هست، که از آن [به] بلده تفلیس رفتن میسر بود، چون از بیراهه آمده‌اند، هر گاه مراجعت نمایند، مشقت [چند] فرسخ راه باعث تصعب حال قشون می‌شود.

بالاخره مقرر شد که: غازیان دوراندازه‌های خود را چاق تیر کرده، هر گاه مرغان مذکور وارد شوند، به‌ضرب گلوله از پا درآورند. و به‌عنایت الهی از آن عبور نمود، در میانه همان بیشه تزلزل کردند.

چون صدای غلغلۀ قشون و شیهه مرکبان بلند شد، ناگاه به‌قرب یک‌هزار دست‌قوش بسیار بزرگ به‌هیبت کرکس با چنگال درشت فریاد زنان با خروش و فغان از کبودی آسمان ظاهر گردیده، روبه‌نشیب آوردند. که بیکدفعه غازیان به‌انداختن دوراندازها اشتغال ورزیدند، که بهر تیری مرغی بر زمین می‌آمد، و برفرق هر کس که احیاناً آن مرغ می‌خورد، سر و گردن آن شخص برآسب و هر گاه بر مرکب می‌رسید نرم می‌نمودند و برخی [را] که غفلت می‌نمودند، به‌چنگال و دندان از هم می‌دریدند چون مساری دو ساعت نجومی بر این منوال گذشت، از آن مرغان اثری باقی نماند، که به‌زخم گلوله دلیران نامدار نابود و برطرف گردید [ند].

اما جماعت تقاره‌چی و کرناچی در گوشه‌ای خاموش نشسته [بودند] چون مرغ آهنگ ایشان می‌نمودند، عملاً مذکوره دست بر تقاره کرده می‌نواختند، و مرغان به‌همان جهت رمیده، به‌طرف ایشان نیامدند. و بعد از آن تقاره‌چیان چگونگی را باز نمودند، سردار مشارالیه مقرر نمودند که اگر دیگر باره مرغان بیایند، تقاره‌خانه را به‌بوازش درآورند. و آن شب در میانه بیشه و جنگل بسر بردند.

روز دیگر اراده نمودند که از شقه دیگر رود بدان‌جانب عبور نمایند، که ناگاه از جنس مرغان به‌قدر پنج شش هزار مرغ از روی آسمان ظاهر شده، بیکدفعه تقاره‌خانه

را به‌نوازش درآوردند. چون صدای آن بلند شد، مرغان رم برداشته برسمت دیگر به در رفتند. غازیان و نامداران از آن بیشه گذشته از آب عبور نمودند، و از آنجا ایلغارکنان روانه کارتیل و قراقلخان گردیدند. و در وقت طلیمه آفتاب که مردم قلعه در خواب غفلت گرفتار شده، هر کس از عقب شغل و عمل خود بیرون آمده، در انهار و صحاری مشرق شدند، غازیان دین از کمین درآمده، خود را به حصار خارج قلعه رسانیدند، و به قتل و غارت مشغول شدند.

طهمورث میرزا، که والی زاده آن دیار و حاکم و فرمانروا بود، چون از ورود طایفه قزلباشیه مطلع شد، سراسیمه خود را به ارگ رسانیده، متحصن گردید، و نزد سردار آدم فرستاده امان طلبید. و اماموردی‌خان ایشان را به جان امان داده فرمود که: هر گاه طهمورث میرزا وارد شود، ما تمهد می‌کنیم آن را بی ملامت خدمت صاحبقران دوران برده، عنبر تقصیرات ماضیه را از خدمت اشرف خواسته، متعهد عنایات خروانه درباره او می‌شویم.

طهمورث میرزا سرداران مذکور را قسم داده، بعد از آن از ارگ بیرون آمده، نزد مشارالیهما آمد، و حسب‌الامر نیز چنان به نفاذ پیوسته بود که هر گاه طهمورث میرزا از در صلح درآید، در کمال عزت و ادب به درگاه والا حاضر نمایند. بنابر آن سرداران لوازم تفقد و دلجویی به عمل آورده، جمیع اسرا را مرخص کرده، چند روزی در آن حدود به عیش و نشاط مشغول شدند، و اما موازی هفت هزار و پانصد نفر را اماموردی‌خان برداشته، به جانب کاخ رفت.

اما چون چند یومی غازیان در قراقلخان توقف نمودند، جوایس چگونگی ورود قزلباش را به اصلان‌خان گرجی حاکم کاخ رسانیدند. و او نامدار مردی بود کار دیده، و گرم و سرد روزگار را چشیده، به مجرد استماع ایلات و احشامات خود را کوچک داده، روانه دریند قیطاقیه محال... گردید. و جمعی دیگر [را] که در مبانه جبال و کوههای یمثال البرز سکنی داشتند، و مابین ایشان مسافت بعیده بود، هرغان روانه نمود که متعاقب کوچک کرده وارد شوند.

اما به قدر ده هزار خانوار گرجی در دریند قیطاقیه سکنی داشتند، و متعاقب کوچیده می‌رفتند، که از اتفاقات حسنه از آن جانب غازیان قزلباش به آن طوایف برخورداره، بدون توقف حمله نمودند. و جمعی از سرخیلان و عظاما و بزرگان آن گروه، از ازیتوخان و بهادرخان و گریگورخان و تومنخان و سایر صناید مشرکین که با دوسه هزار سوار در حراست ایلات مشغول بودند، سر راه عساکر ظفر پناه گرفته، ساعتی در محاربه لوازم پاداری به عمل آورده، عاقبت با قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورده، منهنز گردیدند. و غازیان اسلام نسا و صبیان آن جماعت را اسیر نموده، با فتح و فیروزی در بیلاقات آنجا توقف کرده، مجموع اسرا را مع [صبیان] ذکور و اناث، با فوجی از غازیان روانه اردوی کیوان‌پوی والا نمودند.

## ۲۸

## [دنباله وقایع گرجستان و عیاری زادخان شاطر]

چون پیوسته خاطر خطیر خسرو کشورگیر به انجام مهم گیتی‌ستانی و اقلیم‌گشایی مصروف است، بعد از قلع و قمع کفره پرتلیسی تفلیس همت شریعت پرور برغزا و جهاد سایر گرجستانات و تسخیر بلاد و قلاع ارم بنیاد آنجا بسته، بعد از فرستادن سرداران به حدود کاخ و کارتیل، به سمع همایون رسانیدند، که طوایف باش‌آچق و جانندن گچین و جمعی دیگر از طایفه مذکوره در آن حدود اراده فساد و شورش و انقلاب را پیشنهاد خاطر خود نموده، و برخی که اخلاص و ارادت به اچاق سپهر رواق دارند، در مخالفت آنها کوشیده، در قتل و غارت آن جماعت اشتغال دارند.

بندگان صاحبقران از شنیدن سرکشی آن طایفه غضب‌آلود گردیده، مقرر فرمود که امیر اصلان خان قرقلو با موازی بشش هزار نفر غازیان خراسانی به عزم تنبیه آن طوایف روانه گردید. بعد از ورود بده فرسخی آن نواحی، جمعی از مردم آن دیار [را] که در آن حدود به چرانیدن دواب خود مشغول بودند به قید تصرف در آورده، استغناز بلذیت راه نمودند.

و در آن شب ایلغارکنان می‌رفتند، تا اینکه در سرزین آفتاب عالمتاب بر بالای خامه ریگ مرتفعی برآمده، چون به پایین آن جلگه نظر افکندند، ایلات و احشام بسیار به نظر غازیان شیرشکار درآمد، که در آن پهن دشت چادر و سایبان و سیاه‌خانه برپا نموده بودند، و هر کس به مشغل و عمل خود مشغول، و از تقاضای فلک نیلگون فام غافل، و از مکر دنیای غدار فارغ‌البال بودند، که ناگاه آن سیاه فیروز دستگاه چون شعله سوزان و یا چون برق نمایان از بالای آن جبال روی برنسیب کرده، حمله به آن گروه کافر نمودند. و غازیان و نامداران، چون باز زرین‌بال هر یک لاله روی عنبر مویی را چون صعوه و گنجشک اسیر چنگال خود نموده، یا مال و غنایم بسیار بر بالای آن جبال که محل رایات سردار و الاعتبار بود گذاشته، و معاودت کرده دیگری را می‌آوردند. و در دو ساعت نجومی به قرب ده دوازده هزار از آن طایفه را اسیر و قتل نموده، معاودت به خدمت سردار نمودند.

اما راویان اردوی ظفر شکوه ذکر می‌کنند که: تیمور سلطان نام و فریدون بیگ، که از تواد بیگیان و معتبرین آن طایفه برگشته روزگار بودند، دو یوم قبل از ورود امیر اصلان خان، با موازی سه هزار نفر از گرجیان قدرانداز نامی خود درست کوه شیران بلجهت جشنی که طهماسب میرزا برای ولد خود تعیین نموده بود و صبیح قهرمان خان باش آچق را به ازدواج آن در آورده بود، [رفته بودند] که در این وقت فراریان جماعت مذکوره

خبر ناخت و تاز و اسیر نمودن آن جماعت را به سمع آن گروه بدشکوه رسانیدند. به مجرد استماع آن خبر وحشتناک، تیمورسلطان و فریدون بیگ و قهرمان خان و طهماسب میرزا، با موازی بیست هزار نفر از نامداران بدو سوار خود ایلتارکنان روانه مجال خود گردیدند.

اما از آن جانب امیراصلان خان اسرای ماه لقای حور سرشت با اموال و غنایم بیشمار فراهم آورده، با موازی دو هزار و پانصد نفر از دلیران سپاه بسرکردگی امامقلی بیگ افشار سرورلو همراه نموده، روانه اردوی کیوان پوی نمود، و خود باقیه سپاه در آن نواحی به ناخت اشتغال ورزید. و چنان اراده نمود که شاید از سرکردگان آن طوایف را به چنگ آورده، معاونت به درگاه جهان پناه نماید، که از آن جانب فراریان ایلات چگونگی فرستادن اسرا را به سمع سرکردگان گرجیان رسانیدند.

آن جماعت بیعاقبت، عنانریز از عقب سپاه قزلباش عازم گردیدند، و در هنگامی رسیدند که امامقلی بیگ در کناره رود مذکور اسرا را از آب می گذرانید. تیمورسلطان و فریدون بیگ و سایر رؤسا و اعیان گرجی چهار دسته شده، بر سر غازیان تاختن آوردند. و در اندک لحظه اجتماع ایشان را پراکنده ساخته، اسرای خود را خلاص نمودند، و قریب چهارصد پانصد نفر از بهادران نامی قزلباش اسیر کفره بدمعاش گردیدند.

و امامقلی بیگ با معدودی چند فرار نموده، در غایت بی سرانجامی حیران، و سرگردان می رفت، و چون بلذت نداشت راه به جایی نبرده، در بیابان و صحاری بی سر و سامان می گشت، که از دور علامات سپاه بسیار بد نظر آن نامدار رسید. به گمان آنکه از جماعت گرجی است که متعاقب وارد می شوند، از خوف و رعب خود را برقله گسوه کشیده، بساختن سنگر اشتغال ورزیدند.

اما اماموردی خان قرقلو چون اسرا را روانه درگاه معلی نمود، و چند یومی در آن حدود به سربرد، بعد از آن به عزم تسخیر کاخ و به دست آوردن شهنشاه گرجی حاکم آن دیار در حرکت آمده عازم گردید. چون وارد کناره رود مذکور گردید، در این وقت قراولان به سمع او رسانیدند که در کناره این رود کوشش بسیار شده و کشش بی عدد نموده [اند]، و معلوم نمی شود که چه مقدمه ای واقع شده، سردار و الیتیار با سپاه ظفرشمار به ملاحظه قتلگاه پیش آمده، از جمله قتیلان چند نفر از معارف افشار بود، که در آن معرکه کشته شده بودند.

چون معلوم گردید، چند نفر از غازیان را برای [تحقیق] این مقدمه به اطراف جبال و صحاری فرستاد. چند نفر از فراریان [را] که در بیابان سرگردان و حیران بودند، به خدمت سردار آوردند. چون از کمای احوال خبردار شد، دردم از عقب کفره گرجی به عزم انتقام غازیان اسلام ایلتار کرده، روانه گردیدند. چون به قدر ده میل راه طی نمودند، قراولان حضور به سمع سردار رسانیدند، که فوجی از گرجیان در دهته دریند به چرانیدن دواب خود مشغول اند، مشارالیه بدون وهم و هراس حمله بدان سپاه بیقیاس نمود.

اما تیمورسلطان و قهرمان خان اسرای خود را به اتفاق طهماسب خان و فریدون بیگ

روانۀ درۀ قنۀ قاف مشهور به قار داعی نموده، خود با عوازی پنج هزار نفر در آن دهه به حراست اشتغال داشتند، که مبادا غازیان متعاقب وارد گردند، که در این وقت اماموردی - خان چون اجیل ناگهان با سپاه فیروز نشان رسیده، حمله به بدان جماعت نموده، و از آن جانب گرجیان که مست شراب بودند، خسار آلود سوار مرکب شده به ترتیب صفوف [پرداخته]، حمله بر عساکر قزلباش نمودند. و بازار گیر و دار و هنگامه کارزار گرم شده، غازیان اسلام حملات مردانه متواترانه نموده، حرب قوی فیمابین دست داد، که ناگاه رابضه فتح بر شقۀ لویای اسلام وزیده، رایات کفر و نفاق نگونسار شده، اهل شقاق هزیمت نمودند. و بعضی در مضایق جبل و قلا، متحصن و متسواری گردیدند، و چند نفر خود را به طهماسب خان و فریدون بیگ رسانیده، وقوع این سانحه را تقریر نمودند.

سرکردگان مذکور، کوچ وینۀ خود را به مکانهای متین محکم روانه ساخته، خود باکل لشکر و حشر، که تقریباً بیست هزار نفر بود، بعاقات تیمور سلطان در حرکت آمده روانه شد. در فرصتی که غازیان دین اطراف و جوانب شرکین را گرفته، ارکان ثبات و قرار ایشان را متزلزل ساخته بودند، از قضای آسمانی علامات کفر آیات اهل ضلال نمودار شد.

چون اماموردی خان جماعت گرجیان را بسیار دید، بنا به طریق احتیاط سپاهیگری، سرکردگان و غازیان را مقرر فرموده، که از میان میدان معاودت به میانه [تیب] نمودند، و سنگری در غایت رصانت و استحکام ترتیب ساخته، به حراست مشغول شدند. و گرجیان اول خود را به سنگر تیمور سلطان رسانیده، سر رشته خود را مضبوط نمودند، و از آن جانب غاز محاربه قزلباش گردیدند.

اما تا ورود [آن] جماعت بی عاقبت، اماموردی خان خود را جمع نمود، در خارج به صف آراییی پرداخت، و غازیان را پیاده ساخته به چهار دسته نموده، خود در قلب سپاه یافوجی از غازیان قرار گرفت، و بقدر یکصد نفر از بهادران فیروز جنگ را به میداننداری مأمور فرمود.

و از آن جانب سپاه گرجی، به هیئت اجتماعی بدون ساختن صف محاربه، عموماً حمله بر سپاه قزلباش آوردند و غازیان قزلباش بقدر طاقت و توان تلاش کرده، داد مردی و مردانگی دادند، ناچار چون تاب صدمت مخالف نیاوردند، حسب الفرموده سردار از کارزار به قلب مراجعت کرده، تکیه به سنگر بردند.

چون عشر گرجیان بر ضعف قزلباش و استیلای خود مطلع شدند، حمله آورده، پیاده تفتنگچیان خراسانی نیز به انداختن تیر تفتنگ و ناوک دلدوز ضربتک اشتغال ورزیدند که به عنایت الهی در دفعۀ اول به قرب سه هزار نفر از آن طایفه خذلان عاقبت [را] بر خاک مذلت نشانیدند، و بقیۀ دیگر مجروح و زخمناز شده پشت بر معرکه نموده هزیمت نمودند.

چون اماموردی خان ضعف آن طایفه و قوت خود را ملاحظه نمود، به قرب یک هزار نفر از نامداران بدوسوار را مقرر فرمود که بقدر یک میل راه تعاقب آن جماعت گمراه

نموده، همگی را علف شمشیر تیز و نیزه خوریز نمایند. و خود با تمام سپاه داخل سنگر گردیده، نظر به رویه و آداب سپاهیگری در استحکام آن کمال جد و جهد به ظهور رسانید، بنا به احتیاط که میداد دشمن کمین نموده خدعه به کار برد.

اما غازیان چون يك دو میل راه کوشش و غارت نمودند، ناگاه چهار هزار سوار دیگر از دهته آن دریند که يك میل راه [در] مابین فاصله بود ظاهر شده، جماعت شکست خورده را دلناری داده، معاونت نمودند.

از آن جانب اماموردی خان چون جمعیت آن سپاه را ملاحظه نمود، در دم چند نفر از سواران غضنفرشکار را روانه نمود، که آن دلاوران قیروزیان را از میدان محاربه برگردانیده، داخل سنگر گردیدند.

اما چون ضعف در ناصیه سپاه تیمورسلطان و قهرمان خان و طهماسب خان و فریدون بیگ ظاهر گردید، در دم چند نفر از کسان خود را روانه میان کوچ و کلفت خود نموده بودند، که مستحفظان خانوار مذکور را برداشته، به سمت میان احشامات تاتار بروند. و چگونگی را در حین تاخت و تاز امیراصلان خان جمعی از فراریان احشام گرجیه به میان ایل تاتار رفته، بهایش مرادخان تاتار تقریر نمودند. مومی‌الیه نظر به حقوق همایگی موازی شش هزار نفر به اعانت روانه آن دیار گردیده بود، که در آن هنگام مجدداً برگردانیدن کوچ و متعاقب وارد شدن اماموردی خان را به سمع آن رسانیدند.

و آن خان عالی تبار در آن محل وارد میان احشامات مذکور گردیده بود، که چند نفر از معسکر طهماسب میرزا از جمله فراریان گرجی وارد [شدند]، و چگونگی مجادله را مذکور ساختند. آن نامدار ایلغار کرده، در وقتی رسید که طایفه گرجی شکست یافته، منهزم گردیده بودند. ایشان را سرجمع ساخته، به محاربه قزلباش تحریض نمود. طایفه آکارجه، قوت کرده اطراف و جوانب سنگر اماموردی خان را دایره کردار احاطه نمودند، و به انحای آن حدود کس فرستاده، از جمیع ایلات و احشامات کمک طلبیدند. و در عرض دو یوم، سی چهل هزار [نفر] از کفره گرج به معاونت ایشان رسیدند، و هم‌روزه جنگ به سنگر انداخته تا غروب مجادله در غایت صعوبت رخ داد که شرح ندارد.

چون چهار یوم بر این منوال گذشت، غازیان قزلباش جهت عدم آذوقه و ضیق معاش و نبودن اعانت و امداد، قطع امید آنها شده، شش جهت را بر خود مسدود یافتند. و اسب و شتر بسیار ذبح کرده، تسلی جوع به عمل می آمد. و طایفه گرجی به نحوی ایشان را قبل ساخته بودند، که تردد و عبور از برای غازیان به هیچ وجه میسر نبود، که توانند آدم بدرگاه والا فرستاده کمک طلب نمایند. اماموردی خان و غازیان را بالمره قطع امید شده، ساعت به ساعت و لحظه به لحظه جمعیت گرجیان اضافه می گردید.

اما راوی ذکر می کند که چون امیراصلان خان از فرستادن اسرا خاطر جمع ساخت، در متنزهات آن دیار بساط عیش و نشاط گسترده، با پیرویان سمن بوی عنبرین موی گرجی به پیمودن اقتداح پی در پی کامستان و کامروا بود، که در این وقت چند نفر از فراریان

اردوی امامقلی بیگ وارد [شده]، و حقیقت سوانحات عرض راه را به عرض رسانیدند، آتش غضب در ناسیه آن ترک قهرمان صفت راه یافته، دردم با عموم سپاه خود در حرکت آمده، متعاقب روانه گردید.

چون به میان آن دره جبال رسید، امامقلی بیگ قرار کرده، اراده آن داشت که محکمه‌ای جهت خود تعیین نماید. و چند نفر از نامداران خود را فرستاد، که رفته تشخیص آن طایفه را نمایند.

چون امامقلی بیگ از ورود امیراصلان‌خان اطلاع یافت، جان تازه و روان بی اندازه به آن آمده، وارد خدمت آن خان و الاhtar گردیده، چگونگی مقدمه آن سپاه را به سمع آن خان و الاجایگاه رسانید.

از سخنان امامقلی بیگ احوال امیراصلان‌خان متغیر شده، ابرام زیادی به او نمود. و از آن مکان جماعت فراری را برداشته، روانه جنگگاه آن سرزمین گردید. بعد از ورود به آن مکان، مقتولان غازیان قزلباشیه را دفن و کفن نموده، متعاقب جماعت گرجیان روانه گردید.

چون دو شبانه روز ایلغار نمودند، و چند نفر قراولان خود را روانه نموده بودند که در همه جا به قدر چهار پنج میل راه در قراولی دور و دایره غازیان رفته، هر گاه عبور از طایفه مخالفین ملاحظه نمایند، خبر آن را به سمع سردار مشارالیه رسانند، در این وقت قراولان مذکور وارد آن جبال قوی بنیاد گردیده، از دور علامات لشکر اشرار را مشاهده نمودند، که جمعی در میان گرفته و به محاربه اشتغال دارند. قراولان مذکور چگونگی را به خدمت سردار عرض نمودند. امیراصلان‌خان با سپاه دریا امواج در حرکت آمده، به سرعت وارد آن دره جبال گردیده، مقرر فرمود که چند نفر از نامداران غضنفرشکار رفته به رهنحو که باشد چند نفر از کسان آن سپاه را گرفته بیاورند، که تحقیقات مقدمات را نموده، از آن قرار معمول دارند.

نامداران مذکور در میان دره کمین کرده [بودند] و چهار پنج نفر از ایتم جماعت گرجی به جهت آوردن گاه و علف در آن صحاری در جستجو بودند، که غازیان شیرشکار از بسقو گاه درآمده، ایتم مذکور را گرفته، نزد سردار معظم‌الیه حاضر نمودند، چون کیفیت آن دوسپاه را معلوم نمود، مقرر فرمود که غازیان اردوی ظفرشکوه در میان همان دره جبال رحل‌اقامت انداخته، بعد از ترتیب سپاه به هر چه رای عالی قرار گیرد، معمول دارند.

سرکردگان و مین‌باشیان را طلبیده، فرمود که: عده گرجیان بسیار، و اماموردی-خان در سنگر خود محصور [است]. هر گاه نحوی شود که یک نفر رفته اماموردی‌خان را از ورود ما مطلع سازد که آن نیز مستعد شده در حین ورود ما بدان حدود از سنگر خود بیرون آمده به مجادله کوشد، شاید به اقبال بی‌زوال خاقان صاحبقران فتیح نمایان ظاهر گردد، هر چند تکلیف رفتن به ایشان نمودند، احدی از غازیان قبول نمودند.

امیراصلان‌خان، آزادخان نام شاطری داشت که اصل آن گرجی بود و از طفولیت در خدمت سردار نشو و نما یافته بود، و در سرعت رفتار از باد صبا سبقت گرفته، و در



خیاری حلقه در گوش عمرو امیه کشیده [بود] آمده استدعای رفتن نمود. سردار مشارالیه را مرخص فرموده، روانه نمود.

و آن روز توقف نمود، تا شب دیوچهر ظاهر شده عالم نورانی را بسوگواری شب ظلمانی میدل ساخت. زانخان مذکور لباس شبروی دربر کرده، خود را به طریق گرجیان ملیس گردانیده، بهسوی اردوی اماموردی خان روانه شد.

و اول بهمیانه گرجیان رفته، هر کس از طوایف مخالف استفسار حالی می نمود، به زبان گرجی جواب یا صواب داده، می گفت: «هر گاه امشب شناسی، فردا خواهی شناخت!» و بهر حیل بود، خود را از طلاهداران گرجی گذرانیده، به کناره سنگر غازیان قزلباش آمد.

طلاهداران و پاسپانان که به طلایه [داری] مشغول بودند، از دور و نایره آن درآمدند، که آن را گرفته به قتل میاورند، که آن نامدار نعره کشید که: ای قتلبان چند! مرا نمی شناسید، و دیوانه شده اید، و چون چادر بر سران در میانه سنگر رفته نظاره می نمایید، و حال اراده دارید که از گرسنگی مرا بخورید؟

چون غازیان قزلباش صدای زانداطر را شنیدند، شرف و سرور در آن جماعت راه یافته، آن سرهنگ را بر سر نمسته گرفته، به دربار سردار رسانیدند.

اماموردی خان چون از ورود زانداخان خبردار شد، آن را به حضور طلبیده فرمود که: ای قاصد فرخنده، بگو چه خبر داری، و از کجا می رسی؟

زانداخان گفت: با آن گیدی؟ مزدود سیاه چهره قرقلو بودم. چون وارد کناره رود مذکور گردیدم، و مقتولان آن حدود را مشاهده نمودم، از ترس و بیم گرجیان راه فرار پیش گرفته، به سمت تقلیس روانه شد. و من نیز مبلفی قروض در اردو داشتم، هر چند به امیر اسلان خان مبالغه و الحاح نمودم که وجهی شفقت فرماید که دین خود را ادا سازم، آن بیروت دیناری به من نداد، و فرمود که مرا به آب افکندند. و بعد از دو شبانه روز از میان دریا و طوفان نجات یافته، به دست گرجیان افتادم. چون تخلص عا کر قزلباش نمودم، گفتند: اماموردی خان سردار است که محاصره کرده ایم، و بنا داریم که فردا یورش برده، طایفه قزلباش را علف تیر و شمشیر گردانیم. چون به مدعای آن جماعت واقف شدم، خود را به شما رسانیدم، که هر گاه هریک از شما نقدی داشته باشید، به من شفقت نمایید که به اولاد و عشیره شما رسانیده، خدمتگزاری خود را ظاهر نمایم. اماموردی خان و سرکردگان از سخن واهی او بدقاده قاه به خنده درآمدند، گفتند: آری، ای کهنه نزد عیار، این چه خبر است. که تقریر می نمایی؟ بیان واقع را به ما حالی کن.

زانداخان گفت: عجب مردم بی قیاحت ناقه می آید، که من مرد قرضدار پریشان احوال، از دست قرض خواهان پناه به شما آورده ام، و شما مرا ریشخند می نمایید.

اماموردی خان فهمید که توقع مالیه دارد. گفتند: ما را وجه نقدی نمی باشد که

در این دم به تو کارسازی نماییم. گفت: هر گاه به من تمسک سپارید، [که] در اردو خواهید داد [حقیقت را می گویم]. اماموردی خان و سرکردگان قبول نموده، هر يك به قرار صد تومان و پنجاه تومان و بیست تومان الی ده تومان تمسک به آن سپردند، که بر اردو مهممازی نمایند.

بعد از آن چگونگی ورود امیر اصلان خان و [پیغام او را مبنی بر لزوم] مستعد و آماده بودن اماموردی خان [بیان کرد] که: در یورش غازیان از آن جانب ایشان نیز بیرون آمده، سلك جمعیت آن طایفه را پراکنده و متفرق سازیم.

اماموردی خان و غازیان حصاری، که از خوف و رعب آکارجه هر يك مانند مورى شده بودند، از استماع این اخبار چون لژدها شده، از شادی در پوست خود نمی گنجیدند. رآن شب در کارسازی حرب و سنان خود پرداختند.

وزادخان نوشته ای از اماموردی خان جهت امیر اصلان خان گرفته، گفت: شما فردا منتظر خواهید بود، که در طلوع آفتاب به مدافعه این طایفه بی عاقبت مشغول خواهیم شد. در همان شب معاودت کرده، به خدمت امیر اصلان خان آمد، و مقدمات را مفصلاً عرض نمود.

سرکردگان و رؤسای سپاه خنده بسیار و آفرین بيشمار نموده، در آن روز نیز توقف کرده، همینکه آفتاب در چهارم مغرب کشید، حسب الامر امیر اصلان خان نامداران قزلباش ظفر تلاش سوار مرکبان صبارفتار گردیده، همگی غازیان سارق سفید پهروی کلاه خودها نصب کرده، چنان قرار دادند که در شب تار همگی یا علی گویان در دفع گرجیان کوشیده، از سارق سفید یکدیگر را امتیاز [دهند]، که مبادا یکدیگر [را] به قتل آورند.

القصه، بعد از تمهید مقدمات جدال، تمامی غازیان اعتماد به کرم الهی نموده، چون باد صبارفتار و چون برق آتشین کردار از عقب آن خامه ریگ به هیئت اجتماع بیرون آمده، در حالتی که گرجیان از مرکه رزم عود کرده، در منازل خود خبر بسیار خورده، اکثری از زحمت کارزار به بالین استراحت غنوده و برخی مدهوش شراب غفلت گردیده، از نشاء صهبای ریحانی بدستی آغاز نهاده بودند، در این وقت صدای ناله کرنا و نفیر و سنج بلند ساخته، از دور آن سپاه گمراه در آمدند.

غازیان قزلباش چون اجل ناگهان و سیلاب کوه مال جانستان از قلعه آن جبال سرازیر شده، حمله مردانه نمودند. و در ریختن به میان آن گروه کفار، از ضرب وطن نیزه آبدار و آمد و شد سهام پولاد پیکان سندان گذار و ارتفاع غبار و دخان، مرکه کارزار عرصه جنگ را چون فضای جهان به هنگام ترول نیسان پرازسحاب رعد و برق و تگرگ گردانیدند.

زهر دو طرف آن سپاه گران فرو ریختند تیر و تیغ و سنان بهر تیر شیری نگونار شد بهر تیغ مردی بد از کار شد خدنگ از دو جانب فروریختند به خون خاک میدان در آمیختند توی شد چو ترکش ز تیر خدنگ فرو ریخت بال عقابان جنگ

اگر شب به گرجی سپه تار بود  
 یکی بود در خواب، در بسترش  
 به خود چون نیاید راه گریز  
 یکی سر ز خیمه چو بیرون زده است  
 یکی را شده گور آرامگاه  
 هراسان یکی بر سرزین نشست  
 یکی سر جو از خواب برداشت گفت  
 «به دربو، چه غوغا، چه زنهار در  
 شد در جواش همین همزمان  
 نخستین چو خورشید گیتی فروز  
 زگرچی سپه اندر آن کارزار  
 چون صدای شور و شین گوشزد اماموردی خان سردار گردید، آن نیز با سپاه  
 کینه خواه خود از میان سنگر بیرون آمده، حمله بدان سپاه برگشته روزگار نمودند.  
 و مور محشر و هنگامه فرج اکبر در آن شب ظاهر گردید.

چون تیمور سلطان و فریدون بیگ و طهماسب میرزا و قهرمان خان هنگامه را  
 مشاهده نمودند، سوار مرکبان بادرقتار شده، به سمت بیابان روانه شدند، که در آن  
 هنگامه کبر و دار هرگاه گرجیان قد راست می نمودند، حربه به دست گرفته، اراده مجادله  
 نموده، یکدیگر را به قتل می آوردند که در حین فرار کردن چند نفر از نامداران به  
 تیمور سلطان و طهماسب میرزا برخورد، هر دو را به قتل آوردند، و فریدون بیگ و  
 قهرمان خان راه فرار پیش گرفته، به میانه ایل والوس خود رفتند.

و آن شب، تا طلوع صبح صادق به قدر ده دوازده هزار نفر از شرکان طعمه  
 شمیر جاستان شده، به دارالبوار شتافتند، و تا دمیدن صبح کافوری دیاری از آن سپاه  
 باقی نمانده بودند. هر کس به قتل رسیده بود از محنت روزگار نجات یافته، بقیه دیگر  
 زخم دار و مجروح شده، در اطراف متفرق گردیدند.

و در آن روز فرح اندوز، امیر اصلان خان و اماموردی خان همدیگر را ملاقات کرده،  
 مستلزم (?) سجدهات شکر الهی گردیدند، و اموال و غنایم گرجیان را بر سر غازیان  
 قسمت نمودند.

## ۷۹

در بیان معاودت امیر اصلان خان به اردوی صاحبقران  
 و به دست آوردن صبیّه طهمورث میرزا و بیان مقدمات اماموردی خان  
 چون سرداران معزیه خاطر از لوث وجود طایفه اکارجّه باش آچن و قراقنخان

پاك نمودند. اماموردی خان گفت: چون حسبالفرمان قضا جریان چنان پیوسته گه بهنواحی کاخ رفت، شهشاه گرجی آن دیار را بهاطاعت واقیان خاقان کبکیستان درآوریم، اولی آن است که من با سپاه خود بدان حدود رفتم، [اورا] تشبیه و تادیب نمایم. چون امیراصلان خان بهاتفاق اماموردی خان مأمور نبود، همدیگر را وداع کرده، روانه گردیدند.

اما چون از آن جانب عرایضی محمدعلی خان بهدربار معدلت بشیان بر خصوص گرفتن طهمورث میرزا روانه نموده بود، از مصدر جاه و جلال [فرمان] صادر شده بود، که طهمورث میرزا را مع ذکور و اثاث روانه درگاه والا نمایند، و خود چند یومی در آن حدود اقامت نموده، مترصد ورود اماموردی خان باشد، که بهمرافت هم عازم درگاه خلایق بنه شوند.

چون طهمورث میرزا برجگوتگی امر اعلی واقف [شد]، صبیغه خود را که در پرده عصمت پروریده، و در رعنائی و زیبایی و حسن و لطافت نظیر نداشت، آن دختر ماه پیکر را با دوفتر دایگان دختر و سی نفر از غلامان اخلاص توأمان خود همراه نمود، در نیمه شب از اصل قلعه بیرون کرده، بهقله جبل البرز کوه فرستاد. و اموال و خزاین بسیار نیز در آن مکان مخفی نموده بود، که دختر را نیز در آنجا مخفی دارند، که مبادا نواب صاحبقران آن خورشید پیکر را تصرف نماید.

و روانه ساختن دختر و ورود چاباران والا یکی بود، که رقم مرحمت آمیزی بهجهت طهمورث مرقوم داشته بود، که اراده جهانگشا آن است که مواصلت فیما بین وقوع یابد. باید صبیهای که در پس پرده عصمت طهمورثی پرورش یافته، در محنت زرنکار نشانیده، با موازی یکهزار نفر از نامداران قزلباش برداشته روانه نمایند.

طهمورث میرزا در جواب فرمایش اقدس عرض نمود که: صبیهای داشتم که چون نخل ثمر زندگانی در پرورش آن کوشیده، به سرحد کمال رسانیده بودم. از قضای فلکی و تقدیر لم یزلی بهجوار رحمت ایزدی پیوست. چاباران مراجعت کرده، چگونگی فوت مرحومه مغفوره را بهسح امنای دولت دوران عدت رسانیدند.

و طهمورث میرزا نیز با جمعی از غازیان قزلباش متعاقب وارد شده، بهدرگاه جهان آرا مشرف گردید. خاقان عدیمالهمال از شنیدن این مقال کمال کدورت و ملال در ناصیه همایونش ظاهر گردیده، طهمورث میرزا را غایت التفات و نوازش فرموده، بهخلع گرانمایه خسروانه سرافراز گردانید.

اما راویان اردوی کیهان بوی چنین بهرشته گهر کشیده ذکر می نمایند که: چون امیراصلان خان از خدمت اماموردی خان عازم نزد محمدعلی خان شد، در عرض راه در مرغزاری که تکیه بر کبودی افلاک، و در قضا دم از گلستان اوم می زد، منزل نموده، باینان سمین تن گلمذار آفتاب رخسار گرجی داد عیش و نشاط [می] داد.

روز دیگر با فوجی از غازیان بهعزم شکار کبک و دراج و تندر و عازم شد. چون قدر یک میل راه از اردو [دور] شد، ناگاه آهوی پرخط و خالی به نظر آن خان و الا انبار آمد. کمیت زرین لگام دربی آن صید خوشخرام انداخته، تعاقب نمود، و غازیان از قفای

سردار و الابرار مراکب تیزرفتار را گرم تاخستن نمودند.

چون قریب یکمیل راه طی مسافت شد ناگاه چشم امیراصلان‌خان برچند نفر سواران افتاد، که در کمر کوه ایستاده اکثری بیدار و بعضی در خواب بودند. لحظه‌ای بوقف فرمود، که قرب یکصد سوار از قفای آن خان دوران در آمدند. و خود هم بر نکاور زده، نزدیک گرجیان رسید، و چون نیک تأمل نمود، آفتاب را ملاحظه نمود که سر در زانوی پیرزنی گذاشته، رخساره آن تمام صغاری را منور نموده.

چون گرجیان صدای سم غازیان را استماع نمودند، سراسیمه از خواب درآمده، بهزاری والدحاح درآمده، بهپابوس خان مشرف شدند.

سردار مشارالیه استفسار حالات آن دختر نمود، جماعت مذکوره عرض نمودند که: این صبیّه طهمورث‌میرزا والی گرجستان است. چون آوازه حسن و جمال آن دختر بهسمع عالی وادانی رسیده بود، اندیشه نمود که مبدا مزاج گویان این را بهسمع اشرف رسانند، [و] نواب صاحبقران دختر را از آن گرفته، به عقد خود درآورد، و در آتش فراق آن بیتاب گردد. و به همین خیالات فاسده دختر را همراه [ما] نمود، که در غار البرزکوه مخفی داریم، که بعد از مراجعت نواب صاحبقران از دیار گرجستان دختر را به تزد خود خواهد طلبید. حال که همگی گرفتار دست نواب‌خان شدیم.

چون امیر اصلان‌خان از چگونگی آن مقدمه مطلع گردید، جلو بر عقب کشیده، دردم چند نفر سواران [را] روانه [نمود] که به اردو رفته، محفّه زرنگار درست آوردند، و آن دختر ماه‌منظر را در آن محفّه نشاندند، و همان مستحفظان و دایگان آن را در دور و دایره آن دختر تعیین نمود. و خود به غازیان سوار شده، همجا از قفای ایشان آمده، تا داخل اردو گردیدند. و چند نفر از عشایر جماعت قرقلو [را]، که نسبت خویشی و قرابت رحم به دوده ستوده نادریه داشتند، در دور و حوالی سرایرد آن دختر تعیین فرمود. و در هنگام سواری، آن‌خان نامدار از قفای آن هودج عازم [می] گردید، و آنچه لازمه خدمتگزاری و پاس ناموس سلطنت بود بعمل می‌آورد. و دانسته آن شده بود، که حضرت صاحبقران خیال گرفتن این ماه پیکر [را] دارد.

و به آداب و رویه پسندیده و حسن عزت و احترام وارد تزد محمدعلی‌خان گردیدند، چگونگی مقدمات را مذکور ساخت. و مقدمه [اوامر صاحبقران] را، با چگونگی ورود چاهار، و طلبیدن صبیّه طهمورث‌میرزا و سایر مقدمات را، محمدعلی‌خان الی آخره تقریر نمود. امیراصلان‌خان بعد از استماع این مقالات، آدم روانه درگاه جهان‌پناه نمود، خود متعاقب در حرکت آمده، عازم گردید.

چون نواب صاحبقران از حقیقت مراتب اطلاع یافت، طهمورث‌میرزا را به حضور طلبیده گفت: صبیّه شما که فوت شده بود زنده شده، باید مادر و عشیره و اقوام آن را مخبر نمایید، که حالا وارد می‌شود. مشارالیه دانست که دخترش به دست غازیان قربان گرفتار شده، چاره‌ای جز راست گفتن ندید، بیان ماوقع را عرض نمود. امیرصاحبقران نظر به خجالتی که از ولات مسیحیه داشت، درباره آن نوازشات از حد فرو نبرد، داشت.

در این وقت امیراصلان خان وارد گردیده، به کمرش اشرف مشرف گردید اواب صاحبقران مقرر فرمود، که دختر را از عرض راه به منزل پدرش بردند. و چند یوم دیگر طهمورث میرزا تدارک صبیح خود را دیده، [با] چند نفر از کدبانوان [حرم] خود رواه حرم محترم صاحبقرانی نمود. در سلك پردگیان حریم جاه و جلال انتظام یافت. و محمدقلی میرزا برادر خود را به خدمت اشرف فرستاده، در باب پیشکش نمودن فرزند خود عرض نمود.

محمدقلی میرزا را نوازشات پادشاهانه [فرموده]، به تدبیران و وزرای بااختصاصی مقرر فرمود، که تدارک آن پردگی سرادق عفت را از زر و زیور و جواهر آلات دیده، در ساعت سعد مقارنه سعدین افتاد. و مشاطگان آن خورشید خاوری را زینت داده. به شبستان خاص در آوردند و حضرت صاحبقران به وصال آن نوباوه گرجستان رسید. روز دیگر انعام و احسان بسیار بمسکنه آن دیار [نموده]، علی الخصوص به گرجیان شفقت و مرحمت فرموده، طهمورث میرزا را والی و صاحب اختیار آن ولایت کرده، محمدقلی میرزا را به ایالت قراقلخان و کارتیل تعیین فرموده، روانه نمود.

اما محرفان نکته برداز چنین ذکر می نمایند که: چون اماموردی خان و امیراصلان خان از یکدیگر [جد] شدند، [اماموردی خان] منزل به منزل طی مسافت نمود، تا وارد دور قلعه کاخت گردیده، چون نگین انگشتر احاطه نمودند. و شرحی جهت حاکم آن دیار مرقوم نمود که: اگر از [راه] راستی و درستی وارد گردی، حسب فرمان چنان به نفاذ پیوسته که با اتفاق عازم حضور صاحبقرانی گردیم، او هر گاه به ارادت باطله افتاده، در قلعه داری اصرار نمایند، به نیروی اقبال قلعه را به خاکریز برابر ساخته، تو را دست و گردن بسته به درگاه جهان پناه خواهیم برد.

شهنشاه مذکور، از شنیدن این سخن رنگ از روی آن رفته، تا علاج چند نفر از کدخدایان خود را رواه خدمت سردار و الا تبار نمود. بعد از ورود کدخدایان اماموردی خان لوازم محبت و نوازشات بدیشان نموده، رقم محبت آمیز صاحبقران را جهت شهنشاه گرجی به صحابت کدخدایان روانه نمود. چون دوسه [دفعه] فیما بین رفت و آمد بهم رسید، شهنشاه گرجی خاطر جمعی حاصل نموده، با جمعی از کدخدایان وارد حضور اماموردی خان گردید. مشارالیه نیز کمال مراعات و مهربانی و مهمانداری به عمل آورد. یوم دیگر مهمان شهنشاه گردید، و سه شبانه روز جشن در کمال زینت و شادمانی به عمل آورد، که عقل از تصور آن عاجز بود. و بعد از خاطر جمعی طرفین، شهنشاه با پیشکش بسیار و ارمقان بیشمار روانه درگاه جهان پناه گردید.

بعد از ورود [حاکم کاخت]، اماموردی خان با اموال و غنایم بیکران وارد حضور ساطع النور اقمس گردید، و مقدمات مجادله [ای را] که با ضوابط گرجیان نموده بود. من الاول الی آخره و ورود امیراصلان خان و شکست دادن طایفه گرجیه را به سمع امنای دولت دوران عدت رسانیدند.

بندگان گیتیستان در آن روز، اماموردی خان را «ثانی طهماسب خان و کیل الدوله» خطاب فرمود، و امیراصلان خان را «فارس معرکه کارزار» نامید، و به هر یک علیحده

نوازش جداگانه فرمود. و امور سرحدات ممالک گرجستان را بوجه مرغوب مضبوط ساخته، رتق و فتق جمیع مهمات آن حدود را در کف کفایت طهمورث میرزا وا گذاشت. و علیقلی بیگ رکابدار سرکار خاصه شریفه را به ضبط مالیات دیوانی تعیین فرمود. چون خاطر جمعی کامل حاصل شد، اراده نمود که روانه داغستان گردد.

اما سابق بر این تمسک گرفتن زادخان سرهنگ از اماموردی‌خان و سایر سرکردگان رقبزد خامله غنبرین شامه گردیده بود، که به قدر سه هزار تومان تمسک یابمهر گرفته بود. بعد از ورود سرکردگان به تفلیس به خدمت اماموردی‌خان آمده، اظهار [مطالبه] وجه خود نمود. نواب‌خان گفت: در عوض وجه تو چوب و شلاق می‌دهم! زادخان گفت: چوب و شلاق را به تیمور سلطان و قهرمان گرجی بایست داد که تورا حصارى نموده بودند. هر گاه من نمی‌آمدم، پخلو (?) شهید می‌گردیدی! اما اماموردی‌خان را ناخوش آمده، مقرر فرمود که آن سرهنگ را دوانیده به ضرب چوب و عمود روانه نمودند.

زادخان به‌ترد هریک از سرکردگان که رفته، اظهار وجه خود نمود. همان جواب را شنیده، و در عوض چوب و چماقی باز یافت می‌نمود.

ناچار در دولترای نواب صاحبقرانی آمده، به فریاد و فغان درآمد. چون صدای داد و بیداد آن بسمع نواب گیتی [ستان] رسید، مقرر فرمود که ملاحظه نمایند که بدین شخص چه زیادتى واقع شده، و چرا فریاد می‌کند! از آن استفسار احوال نمودند. تقریر کرد که عرضی دارم [که] باید به خاک‌کپای مبارک عرض نمایم. مومی‌الیه را به نظر اقدس رسانیدند. چون تحقیقات نمودند، چگونگی مقدمه را به پایه سریر معدلت عرض نمود.

بندگان گیتی‌ستان مقرر فرمود که: از وجهی که به سرهنگ اقرار کرده‌اید، هریک قدر قلبی کارسازی نمایید. همگی به قدر یکصد تومان تمهد نمودند که بدهند.

مومی‌الیه قسم یاد کرد که: تا دیناری از وجه باقی باشد، نخواهم گرفت! بندگان اقدس فرمود که: هزار تومان به تو می‌دهم، و از این دعوا دست بردار، و به سرداران مناقشه مکن.

در جواب عرض نمود که: قسم یاد نموده‌ام که تا دینار آخر را باز یافت ننمایم، مرد نباشم!

نواب صاحبقران را ناخوش آمده، مقرر فرمود که تا آن سرهنگ نامدار را از اردوی معلی اخراج نمودند.

و آن بیچاره با دو سه نفر از جمریان خود امیراصلان‌خان را وداع نموده، با دیده گریان و سینه بریان سر در صحاری و بیابان گذاشته، به در رفت. تا بر سر داستان آن برسیم.

## ۸۰

## علم افراشتن صاحبقران زمان مرتبه ثانی به تسخیر مملکت داغستان و به تصرف در آوردن آن ممالک قوی بنیان

چون به تأیید ایزد منان و به اقبال بی‌زوال ابد بنیان از تسخیر ممالک گرجستان  
بندگان صاحبقران خاطر جمعی حاصل نمود، هوای تسخیر ولایت داغستان و تنبیه و  
تأدیب متمردان بخصوص سرخاب و شمخال لزگی در خاطر فیض مآثر خاقان صاحبقرانی  
رسوخ تمام یافته، مقرر فرمود که سپاه دریا امواج چون بحرا خضر در تلاطم درآمده،  
از حدود تغلیس عنان عزیمت به صوب تسخیر داغستان معطوف فرمود.

چون وارد نواحی شکی گردید، بنه و آغرق را روائه شیروان نمود، و خود با  
موازی چهارده هزار نفر از نامداران قزلباش اولاً روائه جار وتله گردید.  
اما چون حرکت رایات بیضا علامات گوشزد شمخال لزگی گردید، ایلات و  
احشامات خود را روائه جبهای حصین و مکانهای متین نموده، مرتضی‌علی ولد سرخاب را  
با موازی بیست هزار نفر روانه جار وتله به تزد اوسمی حاکم آن دیار نمود، که رفته  
دراعات آن حسن اتحاد به عمل آورده، خود با جمعیت بسیار در قفق و قراقیتاق توقف  
نمود.

اما امیر صاحب تدبیر در حین ورود به کناره رود آریه چایی<sup>۲</sup> جبرسته از آنجا  
با غازیان ظفر هم‌منان روائه حدود داغستان گردید. در حین ورود کناره رود مذکور  
به قدر سه هزار خانوار از جماعت لزگیه [که] در آن طرف رود سکنی داشتند، از تقاضای  
فلک نیلگون غافل و از کردار بخت ناسازگار خود منفعل، که ناگهان رایات فیروز  
علامات چون برق سوزان و یا چون اجل ناکهان بر سر [آن] طایفه نکتب‌نشان رسیده،  
دور و دایره آن گروه بدشکوه را چون نگین خانه انگشتر در میان گرفتند و چون  
ریش‌سفیدان آن طایفه کار بر آن منوال مشاهده کردند، ناچار شمشیر به گردن انداخته،  
از روی عجز و اضطراب به زت‌نهار خواهی عازم درگاه معلی گردیدند.

اما چون قراولان اوسمی کوچک که در نواحی قاق بودند، در هنگام عبور  
موکب جهانگشا از رود کور جه (۹) پسته قراولان مذکور خبر ورود رایات فتح آیات را  
رسانیدند، مشارالیه مردی بود مآل‌اندیش و در فنون عقل و فراست از همگان در پیش.  
با خود اندیشید که هر گاه با ملازمان درگاه خاقانی از راه ستیزه و عناد درآیم، گاه  
باشد که این سرزمین در زیر سم ستور عساکر ظفر قرین یکسان شده، از تن بی‌سرگردم،

۱- عزیمت از تغلیس ۱۹ جمادی‌الآخری [۱۱۴۸] جهانگشا: ۲۶۲

۲- جهانگشا: قانون



در این صورت اولی آن است که به استقبال خسرو صاحبقران رفته از شر آن محفوظ باشم.

به همین اراده با فوجی از کدخدایان خود، در آن ساعت که عساکر ظفرشمار اطراف وجواب آنها را فرا گرفته بودند، رسیده، به آستان بوسی درگاه جهان‌بناه مشرف گردیدند. بندگان گیتی‌ستان لازمهٔ مراعات و مهربانی [را] درباره آنها مبدول داشته، آن سه هزار خانوار را بدخاطر اوسمی بخشیده، یوم دیگر از آن حدود کوچ کرده، روانهٔ قیطاق که محل نشیمن اوسمی بود گردید.

بعد از ورود به آن حدود، مشارالیه کمال مهمانداری به عمل آورده، استدعای آن نمود که اگر فرمان خاقان منصور بوده باشد، به نواحی جار وتله رفته، سکنهٔ آن حدود را به استمالت به اطاعت درآورم. خسرو جهانگیر رخصت انصراف داده، با جمعی از رؤسای خود عازم آن حدود گردید، و صاحبقران دوران نیز بربطاج حرکت آمده، بدجانب جار وتله روانه شد.

و در وقت ورود اوسمی، بدخدمت شمخال و حاجی شعبان و سایر ریش‌سفیدان آن دیار، هر چند نصایح و مواظبت دوستانه درباب طاعت و انقیاد نمود، آن طایفهٔ برگشته روزگار قبول این معنی ننمودند، و اهل و عیال خود را به محکم و جایبهای محکم برده، متواری ساختند، و خود در آن حصار بدقلعه‌داری اشتغال نمودند. اوسمی لزگی ناچار معاودت به اردوی کیوان پوی نمود.

صاحبقران دوران، چون از چگونگی مقدمات اطلاع یافت، در آن شب دریای سنگر شاه جنت آرامگاه شاه عباس صفوی؟ مشهور به آق برج توقف کرده، بنه و آغرق را در آن حدود گذاشته، با غازیان فیروزی توأمان و جزایر جیان عازم جار وتله گردید، و در حین ورود به بالای آن جبال، شمخال لزگی با موازی دوازده هزار کسی سر راه معسکر صاحبقران را گرفته، به [انداختن] تیر تفنگ و ناوگ ضربتک اشتغال ورزیدند، که حسب الامر گیتی‌ستان به ضرب گلولهٔ جزایر سلک آن طایفه را بنات‌الشمس وار پراکنده و متفرق گردانیدند، و [آنها] هزیمت نموده، در قلعهٔ جار وتله متحصن گردیدند. مؤلفه:

وز این سو به فرمان گیتی‌ستان	گرفتند آن قلعه را در میان
دلیران و گردان فیروز جنگ	همه پر زکین و همه چون پلنگ
همه دامن پردلی بر میان	به روی زمین، چشم بر آسمان
بدچنگ اندرون بی‌مروت تفنگ	زیابین به بالا گرفتند جنگ
زهر سو همی همچو سیل سیاه	به پامال قلعه گرفتند راه
وز آن رو به باروی برج حصار	هجوم دلیران پی کارزار
همه دور قلعه چو آب سیاه	گرفتند به خورشید رخشنده راه
گلوله چو ژاله فرو ریختند	شرار جهانسوز انگیختند